

فلسفه تاریخ

نوشته ر. ف. اتکینسون

ترجمه دکتر همایون همتی

(قسمت اول)

رهبانتهای توصیفی و تحلیلی (۱)

با توجه به کاربردهای متفاوت واژه «تاریخ» دو نوع فلسفه تاریخ متمایز از یکدیگر وجود دارد. مورخان، گذشته را مورد مطالعه قرار می دهند، یا به بیان دقیقتر آنچه را که انجام شده یا اتفاق افتاده و اینکه چگونه حوادثی در زندگی بشر، اجتماع و حتی تمدن گذشته وجود داشته است و عقیده بر این است که مردم عوام بیش از اقوام متمدن به تاریخ تعلق دارند تا به طبیعت.

گاهی «تاریخ» برای اشاره به خود گذشته به کار می رود مثلاً در جائیکه گفته می شود که جنگها یا انقلابها در تاریخ اتفاق افتاده است و گاهی اوقات بر مطالعه گذشته دلالت می کند. تا اواخر قرن هیجدهم، آنطوریکه گفته شده، نگرش موضوعی مورخان به تاریخ کاملاً منظم و حرفه ای نبوده است. در پرتو این تمایز ممکن است گفته شود که فلاسفه تاریخ برای فهم گذشته، تاریخ را به نحو استدلالی و یا مستقل (از تحلیل و اظهار نظر) بررسی می کنند، نمونه بارز کلیت تاریخی در یک شیوه عالیتر از روش معمول مورخان، در صورتیکه مطالعه تحلیلی یا نقادانه تاریخ را مورد مطالعه قرار می دهد به این معنی که گذشته را بررسی کند یعنی آنها به چیزی علاقه مندند که مورخین آن را شاهد یا توصیف تاریخی محسوب می کنند، خواه نتایج آنها دارای قابلیت صدق عینی باشد یا خیر، و خواه به نقش مورخان در بیان احکام اخلاقی مبتنی بر چهره های تاریخی بستگی داشته باشد یا نه.

فلاسفه عینی و غیر تحلیلی تاریخ شامل کانت، هگل، مارکس و توین بی می شوند، و مارکس با درک و برداشتنش از تاریخ به عنوان داستان مبارزه طبقاتی بیشترین تأثیر را در این زمینه داشته است. فیلسوفان تحلیلی تاریخ عبارتند از کروچه، (۲)،

کالینگوود (۳)، پوپر و عده دیگری که کمتر شهرت دارند و سهم قابل توجهی در زمینه های تخصصی خودشان داشته اند مثل گاردینر (۴)، دری (۵)، وایت (۶) و گالی (۷)، همانطوریکه انتظار می رود نظرات فلسفی [این فیلسوفان] درباره موضوعات [مطروحه] در برخی از آثارشان به چاپ رسیده است.

فلسفه تحلیلی و فلسفه غیر تحلیلی تاریخ از اساس با یکدیگر متفاوتند ولی بندرت ممکن است که کاملاً بدون ارتباط با یکدیگر عمل کنند و بیشتر نویسندگان در یکی از این دو مقوله فرو غلتیده اند. بنابراین و بنا بر نتایج حاصله، از «نظریه تحلیلی» شروع می کنیم.

فلسفه تحلیلی تاریخ

فلسفه تاریخ به این معنی مشابه فلسفه ریاضیات یا فلسفه علم، یعنی بررسی درجه دوم از یک رشته علمی تلقی می شود. همانطوریکه فلاسفه ریاضی و فیلسوفان علوم در عملکردشان ملزم و متعهد به ریاضیات و علوم نیستند بلکه وظیفه آنها بررسی روشها (۸)، مفاهیم بدیهی (۹)، دلایل (۱۰)، تبیینها (۱۱)

و ... در علوم و ریاضیات است، همانطور هم فلاسفه تحلیلی تاریخ جز در موارد نادری مورخ نیستند. موضوع کار مورخان اختصاصاً درک شواهد، عینیت و توضیحاتی است که در آن گنجانیده شده است. واژه «تحلیلی» پیوسته بر تأکیدات تجربی و عموماً تحلیلی منطقی دلالت دارد که حداقل در سالهای میانی این قرن بر فلسفه رسمی دنیای انگلیسی زبان حاکم بوده است، با این حال پیشروان فلسفه تحلیلی نظیر کروچه و کالینگوود در توجیه فلسفی شان از تاریخ ایده آلیست بوده اند. با وجود تفاوت بین تمایلات فیلسوف تاریخ با تمایلات مورخ، نتایج کار فیلسوف تاریخ به نقطه مشخصی می رسد که در مقابل کار مورخ قرار می گیرد. در واقع اینطور نیست که (فیلسوف

تاریخ فقط آنچه را آنها انجام داده اند شرح کند: وی با آنچه که از طریق شواهد، تفسیر و ارزیابی محتمل است، ارتباط دارد به همان اندازه که اساساً مورخان در مورد حقایق مسلمه این چنینند. بنابراین حتی لازم است سعی کند تا از نوشته های مختلف تاریخی و همینطور درک ظریف از دگرگونیها در موضوعی که پردازنده به آنها احساس می کند اهمیت دارند فهم لازم را کسب کند. او ممکن است به عنوان یک مورخ که به نقل سنتی سیاسی وقایع به صورت بی وقفه قانع شده است مورد سرزنش قرار گیرد همینطور هم فیلسوف تاریخ (به عنوان فیلسوف تاریخ) که توجهش را به چنین وقایع جزئی معطوف کرده باشد. فیلسوف نمی تواند از وظیفه سنگینی که در طی تحلیل تاریخی متمایز با نقل وقایع تاریخی پیش می آید، جنبه های اقتصادی و اجتماعی کل تاریخ، فرازهای ناپیدا و پنهان میان تاریخ و علوم اجتماعی با (پذیرش روش های کمی) و غیره طفره برود. فیلسوف بایستی از تعریف نادرست و متمرکز بر روی کشف یک دوره تاریخی یعنی دوران جدید که موضوعش بسیار واضح و پیداست در نقطه مقابل برخی دوران های باستان و وسطی که اسناد مکتوبشان بسیار نادر و کمیاب است برحذر باشد. این برای فیلسوف تاریخ در مقایسه با فلاسفه ریاضیات یا فیلسوفان علم اهمیت کمی ندارد و شاید مشکل نباشد که باید در مطالعاتش رعایت گستردگی موضوع را بنماید.

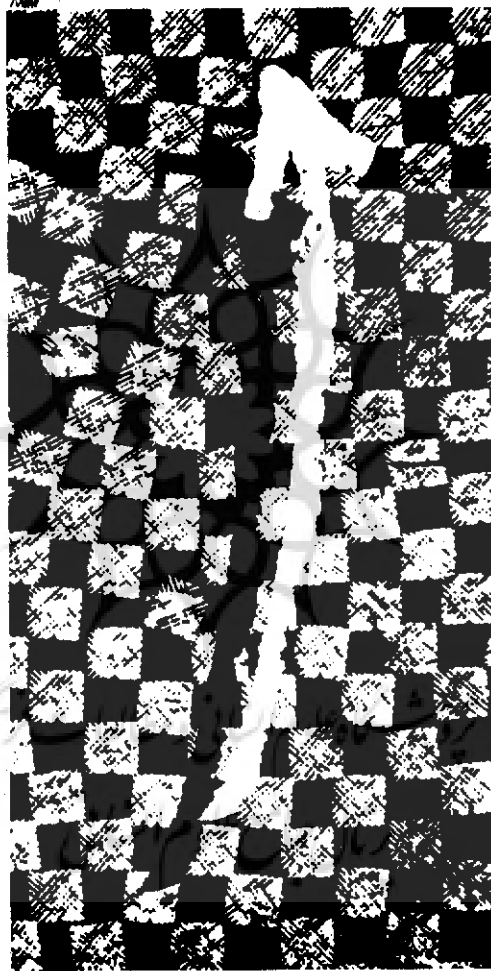
فلسفه تحلیلی تاریخ باید مقایسه ای باشد یعنی جستجوگر شباهتها و تفاوتهای بین تاریخ و طبیعت و علوم اجتماعی (و حتی آنچه که امروزه عمومیت کمتری دارند) و بین تاریخ و ادبیات، تاریخ به این سو متمایل است که از نظر کلیت نسبت به علوم دیگر کمتر و از نظر دقت بیشتر از سایر علوم لحاظ شود و هرچند در تعهد به حقیقت بسیار برتر از افسانه است، درست همانطور که یک فیلسوف باید آمادگی این را داشته باشد که در نتایجش به علت

گسترش و توسعه تاریخ تجدید نظر کند، همانطور هم باید آماده باشد فهم خود را درباره موضوعات متغیر دیگر اصلاح کند. این در مورد علوم اجتماعی بسیار اهمیت دارد. اختلاف در مورد ارتباط بین تاریخ و علوم اجتماعی احتمالا به تفاوت‌های بین خود علوم اجتماعی درباره تاریخ باز می‌گردد. از آنجائی که هر شرح مختصری به هر میزان بر کلی‌گویی ترجیح دارد، قدم بعدی ملاحظه عناوین خاصی خواهد بود که در فلسفه تاریخ معاصر، برجستگی بیشتری دارند. ابتدا دورنمایی از حقایق اساسی گذشته را ترسیم می‌کنیم.

حقایق درباره گذشته

آنچه در اینجا مطرح است ادعاهای مربوط به وقایع خاص مثل تاجگذاری شارلمانی بدست پاپ در سال ۸۰۰ م است. این نوع مسائل عموماً احساس نمی‌شود که در مظان روشی‌اند که تبیینها و کلیتهای تاریخی داراست، اما پاره‌ای ملاحظات پیرامون آنها به اصلاح سوء تفاهمات درباره امکان معرفت تاریخی و سوء مقایسه میان تاریخ و سایر علوم کمک می‌کند. یک منشأ خلط و ابهام این است که وقتی عبارتی بر گذشته دلالت می‌کند، معمولاً نمی‌تواند به وسیله مشاهدات مستقیم ارزیابی شود در صورتیکه دیگر عبارات مشابه که بر زمان حاضر دلالت می‌کنند چنین توانایی را دارند. از این رو به نظر می‌رسد که عبارات تاریخی فقط به صورت غیر مستقیم بر اساس حافظه خطا پذیر یا شواهد آشکارا ناموشق دست دوم و سوم می‌توانند اظهار شوند چه برسد به دست بیست و دوم و بیست و سوم، یا از روی شواهدی به صورت اسناد مکتوب و یا چیزهای دیگر که به این مورد فقط به این علت مربوط می‌شود که بسختی می‌تواند تنظیم یابد و در غیر این صورت تعمیمی نامطمئن خواهد بود. با تمام اینها ممکن است بنظر برسد که تاریخ استحقاق علو مرتبه را به عنوان مجموعه‌ای از معرفت ندارد، چرا که اگر عدم یقین اساسی متوجه قضیه حقیقت پایه و بنیادی شود، کل تاریخ بایستی تعریف شود اما عدم یقین اساسی با چه چیزی مقایسه می‌شود؟ باید به این سؤال جواب داده شود. آیا تعبیرات مربوط به زمان حال نیز چنین هستند؟ لیکن همه اینها به هیچ عنوان به آنچه که عیناً مرئی و محسوس و ملموس و مسموع است و بنابراین به غیر قابل تغییر بودن تحقیقات مستقیم اشاره‌ای ندارد. عبارات مربوط به موقعیت حاضر در جاهای بعید فقط می‌تواند به نحو غیر مستقیم اظهار شوند، گرچه در نهایت کمتر از تقریرات مربوط به گذشته مورد شك و تردید قرار می‌گیرند. شاید دلیلش این باشد که تصور می‌شود همیشه کسی می‌تواند برود و بررسی کند اما چون سفر کردن زمان می‌برد، آنچه که در بدو ورود به دست می‌آید بر آنچه که در طی زمان اظهار بدست می‌آید مؤثر است فقط به علت تعمیم در ارزش کلیت در مورد روشی که چیزها تغییر می‌کنند یا در طی زمان باقی می‌مانند و به بیان روشنتر، اگر چنین قواعدی معتبر نباشد در تقریرات اساسی مربوط به گذشته کاملاً غیر معتبر خواهند بود. مشکل دیگر، ارزیابی بسیار ناقص است که

قضایای ظاهراً مربوط به زمان حاضر که راجع به زمانی آینده یا گذشته دارند و سیر فقهقراتی و بالعکس دارند) آنچه که ما ممکن است مستقیماً بدان بیندیشیم چیزهایی است که می‌بینیم یا می‌گوئیم، اسبی که در یک مسابقه برنده می‌شود یا علامت قراردادی که نشانه صلح یا پیروزی به شمار می‌رود، به عنوان فتح یا برقراری صلح، فقط در ارزش وقایعی است که قبلاً اتفاق افتاده است و حالا مستند نیست و همینطور مواردی که بعدها اتفاق می‌افتد. مثل وصفی که ناظران در دالاس در سال ۱۹۶۳ میلادی دیدند، ارزیابی رئیس جمهور



کندی فقط پس از مرگش بود. چیزی که معمولاً درباره حوادث زمان حاضر مورد داوری است به ندرت قابلیت شهود عینی را در لحظه حاضر دارد و طبیعتاً تبیین و تفسیرهای معمول برای آنها نیز چنین است.

نقل وقایع پیش یا افتاده‌ای که در بالا بدان اشاره شد برای مقابله با شکاکیت درباره تاریخ، از این اندیشه که بعضی امور غیر مسلم منحصر به فردی درباره تقریرات اساسی تاریخ وجود دارد نشأت می‌گیرد. به علاوه ارزشیابی در علوم اجتماعی و طبیعی وابسته به مستقیم‌ترین ارتباط میان فرضیات یا

قضایای خاصی درباره گذشته است، (عباراتی که حاکی از مشاهدات یا نتایج تجارب است) چنین تعبیراتی کم و بیش اساسی، به صورت حکایت مستقیم از مشاهدات در کتب تاریخی وجود دارند. تاریخ به هیچ عنوان فقط بر یاد و خاطر، و گواهی و شواهدی غیر از شواهد مستقیم اعتماد نمی‌کند مخصوصاً چنان که اغلب غیر انتقادی بنظر می‌رسد مبتنی بر یاد و خاطره نیست. بیشترین گذشته انسانی خارج از سلسله تاریخچه زندگی است و سرگذشت‌های معروف مربوط به گذشته که دست یافتنی‌اند، نمی‌توانند بدون بررسی و تفحص مورد قبول واقع شوند، این حالت در واقع، در بررسی خاطرات با استفاده از شواهد و آزمون، مورخان را ملزم به استفاده از سرگذشتها می‌نماید، اما خاطره و یاد در این «روش کلی» دقیقاً در علوم طبیعی و اجتماعی نیز گنجانیده شده است. بسیاری از تعبیرات تاریخی (فقط) وقایع و رویدادهای گذشته را گزارش می‌کنند که بایستی بر حسب عوامل، انگیزه‌ها، اهداف و باورها یعنی بر حسب عوامل سوبژکتیو یا ذهنی شناخته شوند و همینطور قراردادهای اجتماعی آن دوران. (در تأکید بر این نکته، کالینگرود نقش چشمگیری دارد) در این مورد عده‌ای زمینه‌های جدید برای تردید و عده‌ای نیز برای اعتماد و اعتقاد یافته‌اند. نگرانی شکاکان این است که باورها، انگیزه‌ها و اهداف گذشته فقط می‌توانند از طریق استنتاجات منفصل از گزارش‌های ناخبر و نامناسب رفتارهای عمومی مجدداً تحصیل شوند، اما به سختی می‌توان گفت که این اصل مشکل است زیرا اغلب شواهد معتبر اندکی برای ترسیم نتایج واقعی وجود دارد و در موارد دیگری شواهد بیشتری هست و بهرحال بیشتر کمبودها و کاستیها مربوط به نحوه تفکر معاصران است، گرچه منشأ اولیه ابهامها، تمایل به تجزیه و تحلیل و تفسیرهای خاصی از موارد مشکوک تاریخی است که واقعا بر دو گانه انگاری سنجیده افکار دیگران اثر می‌گذارد. این فرض که گویی اذهان در ابدان مخفی شده‌اند، بنابراین مردم فقط نسبت به خودشان معرفت حضوری دارند. این یک وضعیت عمومی فلسفی است که جایگزین‌های آن کارایی بیشتری دارند. مثلاً عبارات مربوط به اعتقادات، انگیزه‌ها و تمایلات دیگر مردمان به این عبارت قابل تفسیر است که آنها چگونه به این رفتار تمایل نشان داده‌اند (رجوع شود به نظرات رابِل، مطروحه در فصل ۱۹ «دایرةالمعارف فلسفه»، ویراسته پارکیسون). این مبحث به فلسفه ذهن مرتبط است و هیچ نسبت خاصی خصوصاً با تاریخ ندارد.

کالینگرود از روی ساده‌اندیشی یا اشتها می‌نویسد، گویی چنین است که توجه تاریخ به افعالی است که مزیتی و رای علوم طبیعی به آن می‌دهد. مورخان چون خودشان جزء مردمند می‌توانند خود را با مردم گذشته یکی بدانند و در اندیشه‌هایشان (شامل اهداف و انگیزه‌ها) شریک بدانند حتی اگر در احتیاسات آنها شریک نباشند

اینجا حقیقتی وجود دارد. همدلی و درون‌بینی از ورای قرون ممکن است یک مورخ بدون آنها تا حدی در وضع نامناسبی قرار می‌گیرد و یک آماتور با تجربه متناسب، مثلاً یک سرباز با رعایت خط مشی‌های قدیمی ممکن است چیزهایی را ببیند که حرفه‌ای‌ها نمی‌بینند، هر چند پاره‌ای خطاها نیز وجود دارد. فی‌المثل اشاراتی را که مورخان احتمالاً با درون‌بینی کسب می‌کنند مستقل از شیوه کار طاقت‌فرسای جمع‌آوری و ارزیابی شواهد است. علیرغم پاره‌ای پدیدارها که در مقابل این امر است، قطعی است که کالینگوود به این معنا توجه نداشته است، اما عمده علاقه‌اش اصرار بر این است که تاریخ مستلزم «فکر» است، یعنی چارچوب دادن و آزمودن فرضیات حدسی، و صرفاً تألیف و گردآوری تاریخچه وقایع نیست (قیچی کردن و چسباندن).

مسأله عینیت

مسائل مربوط به عینیت^(۱۲) از سطوح مختلفی نشأت می‌گیرد: اول این است که آیا عبارت واحد درباره گذشته اساساً می‌تواند صادق دانسته شود؟ دیگری از لزوم گزینشی بودن توصیفی یا گزارش ناشی می‌شود. این بحث عنوان مطلب بعد خواهد بود و مباحث متعلق به توضیح و ارزیابی آن بعداً مورد ملاحظه قرار خواهد گرفت. «عینی» واژه‌ای است که اغلب کاربرد نسنجیده و بدون شرحش باعث ابهام است. حداقل دو معنای (عینی) باید از یکدیگر تفکیک شوند: اول معنای شبیه به مطابقت با حقیقت یا مطابقت با واقعیت که در این کاربرد واژه متضادش «ذهنی»^(۱۳) است. دوم: قابلیت وجود ثابت داشتن به وسیله شخص خبره یا عاقل که واژه متضادش جزافی و تحکمی^(۱۴) است. (پس) پسندیده نیست که عینیت داشتن را به معنای «مطلق بودن» به کار ببریم که تضادش «نسبی» بودن باشد، چرا که بیشترین انتظار از تبیین این است که نشان دهد چگونه یک تغییر گزینشی می‌تواند نسبت به دیدگاه یا سؤال مطرح‌های عینی باشد، پس نسبت مستلزم «ذهنیت» نیست بلکه بر عکس آن است.

عبارت واحد مربوط به گذشته در اصل به خرد و معنای مطرح شده عینی است. گرچه توصیفی گزینشی به معنای اول نمی‌تواند عینی باشد از آن رو که مستلزم تشخیص و تمیزی در درون مجموعه حقایق است. حقایقی که همه آنها کاملاً با واقعیت تطبیق دارد. به علاوه می‌تواند عینی به معنای موجه بودن نزد خواص نیز باشد. ظن شایع این است که مورخان در بوجود آوردن حکایت گزینشی درباره دیدگاه‌های شخصی، تعصبات طبقه‌ای، اخلاقی، سیاسی و دینی افراط می‌کنند، گرچه گذشته نمی‌تواند تغییر کند. قابل ذکر است که کتب تاریخی دائماً این کار را می‌کنند. چگونه تاریخ می‌تواند به معنای مذکور عینی باشد، وقتی که مورخان صلاحیت‌دار، اساساً و دائماً با یکدیگر مخالفند؟

یک نظریه این است که آنچه به دست آمده بطور کلی نتیجه تلاش برای تعمیم است یا خلاصه

کردن انبوهی از جزئیات در یک محدوده کوچک، مثلاً جنگ‌های داخلی آمریکا یا انگلستان است. در حالیکه نمی‌توان انتظار داشت که فهرست مختصری بتواند بر همه جزئیات مربوطه دست یابد در نتیجه باعث تعجب نخواهد بود که مورخان آگاه در تنظیم آنها، توافق نداشته باشند. چون مخالفت‌ها همیشه می‌تواند با تعمق بیشتر در جزئیات برطرف شود پس این نگرانیها عینی و جدی نخواهد بود. (آکیشوت^(۱۵)، باترفیلد^(۱۶)) مؤید این نظریه این حقیقت است که بیشتر مباحث تاریخی ارائه صورت آزمون است تا فرضیه‌های کلی



در برابر حقایق جزئی، اما حتی اگر چنین باشد تمام داستان این نیست. برای اینکه در وهله اول این فرضیات کلی (مثلاً قیام منسوب به طبقه اعیان در اوایل دوران جدید انگلستان یا شروع عضوگیری از طبقات پایین برای حکومت اشرافی) بنظر می‌رسد تا حد زیادی برای نقش آفرینی‌شان در ساختار پژوهش‌های تاریخی و منازعه بر درستی‌شان ارزشمندند. و ثانیاً همیشه حل ناسازگاریها توسط تعمق در جزئیات بیشتر ممکن نیست، زیرا روشن است که «کل حقیقت» را هرگز نمی‌توان (به طور کامل) بیان کرد. این غیر ممکن بودن، «اصل»

است، نه اینکه موانع واقعی عملی در راه بسیار گفتن (با جزئیات بسیار گفتن) باعث آشفتگی آن شده باشند. خط مشی بهتر پذیرش لزوم گزینش است مادامیکه اصرار بر این باشد که در گزینش‌های متفاوتی که در مطابقت با حقیقت هم‌مطراز هم هستند هیچ لغزشی در عینی بودن ندارند. در گزینش‌ها ممکن است عینیت به یک موضوع عینی خاص تحقیقی و یا مسئله‌ای نسبت داده شود (پوپر، والتس^(۱۸)، ذری) سلمنا که ما علاقمند به دانستن این (مطلب) هستیم که چگونه آن باستان از یک جامعه «بسته» به یک جامعه «باز» تغییر کرد و اطلاعات معتبر مربوطه را با اطمینان برگزینیم. اگر تمایل ما متوجه گسترش روش‌های نظامی باشد یا متوجه توسعه ادبیات دراماتیک (در انصورت) به فراخور (تفاوتها) گزینش‌ها نیز فرق خواهند داشت. به علاوه بدیهی است که عینیت ادعایی و بهر حال نسنجیده علوم طبیعی نمی‌تواند از گزینشی نبودن علوم سرچشمه گرفته باشد، بلکه خود این امر بایستی مبتنی بر گزینشی بودن از دیدگاه معین و نسبتاً معقولی باشد. پوپر بر این مطلب تأکید می‌ورزد که معتقد است که تفاوت بین علوم و تاریخ در این جنبه است که در علوم نقطه نظرات را بیشتر خود موضوعاتشان مقرر می‌کنند در حالیکه در تاریخ این نقطه نظرات از بیرون گرفته شده و انعکاسی از نظرات مستقل و شخصی مورخان می‌باشد.

لیکن کوهن^(۱۸) (رجوع شود به فصل ۱۰ «دایرةالمعارف فلسفه» ویراسته پساکیسون) خاطرنشان می‌کند دورانی از تغییر انقلابی در تاریخ علوم وجود دارد وقتی که اجماع شکست می‌خورد به علاوه گاهی اجماع در مکاتب مورخان می‌تواند وجود داشته باشد راجع به آنچه که ارزش بررسی را دارد و اینکه از چه راهی بررسی شود. در اینکه آیا پوپر در فرض مربوط به اختلاف نوعی بین تاریخ و علوم دیگر مخصوصاً علوم اجتماعی بر حق است یا خیر؟ تردید وجود دارد گرچه مطمئناً اختلاف مراتب زیادی بین پاره‌ای از علوم و تاریخ یافت می‌شود.

گاه استثناء در بروز عینیت در ارتباط با دیدگاهها به این علت که بعضی وقایع گویی تمایل یا دیدگاه خاصی دارند بوجود می‌آید معمولاً مهمترین شاهد مثال کشته شدن یهودیان در آلمان نازی است در صورتیکه همه آنها درست باشد به نظر می‌رسد که چنین حوادثی اهمیت بسزائی در ارتسباط با ارزش‌های تا حد زیادی رعایت نشده انسانی داشته باشند. آن حوادث در مناسبات انسانی اهمیت انکارناپذیر دارند و نمی‌توانند از کل تاریخ بیرون بمانند اما دلیل نمی‌شود که آنها در مقیاس وسیع به ویژه در دورانی که اتفاق افتاده‌اند جلوه کنند. فی‌نفسه بدیهی نیست که سوزاندن و قتل عام یهود در تاریخ صنعتی آلمان شاخص شمرده شود. احتمالاً دلیل‌های خاصی وجود دارد که بخاطر آنها، این اتفاق افتاده است اما آنچه که این نظر را تقویت می‌کند این است که دلایل ویژه‌ای که منجر به این حادثه خاص شده است خط سیر ویژه تحقیقات و بررسی‌هاست نه (مراعات) ارزش‌های

ماحصل این خط فکری اینست که تا آنجا که اثر تعهدات شخصی مورخ در جوابهایی که میدهد اثرگذار عینیت کمتری وجود ندارد، بلکه وقوع این مسأله در پرسش‌هایی است که شخص مورخ می‌پرسد و گونه‌های تحقیقی که بر عهده دارد و متکفل آنهاست (اثر دارد) تعهدات شخصی وی فرا تاریخی می‌نماید و مصالحه‌ای آنچنانی با عینیت در طول تاریخ ندارد. این رهیافت در روشی که عده‌ای از مورخان مشتاق دفاع از آزادی عمل تاریخ دارند و سعی می‌کنند دامنه موضوع را به وسیله‌ها ساختن تعهدات در موضوعات فرا تاریخی محدود سازند، بسیار بدیهی است، به عنوان مثال می‌توان از کارایی توجیهی مقولات روانکاوی فریود یاد کرد.

بر عکس کالینگوود وسعت نظری در زمینه آزادی عمل تاریخی دارد و معتقد است که مباحث سطح بالا (مثلا مسائل مربوط به معجزات) بایستی مافوق جریان اندیشه تاریخی به اثبات برسد، نه با بکارگیری معیارهای به عاریت گرفته شده از علوم یا فلسفه. این پندار نامعقول بندرت به ذهن می‌رسد که اندیشه تاریخ تا فراگیری همه ملاحظات ممکنه بسط یابد. کالینگوود برای اینکه نشان دهد تاریخ با درک معمولی و محدود بتواند روی مباحث فلسفی نظر دهد، هیچ کاری انجام نمی‌دهد.

البته نباید تصور شود که تاریخ همانطوری که الان هست با ملاحظه‌کاری مورخان حرفه‌ای و عوامی‌گری غیر علمی ایشان، ملاحظه‌کار باقی خواهد ماند، یا فلسفه تحلیلی تاریخ از تغییرات کلی در اندیشه‌های اجتماعی یا تاریخی و فلسفی متأثر نخواهد بود. هیچ معرفتی نسبت به تغییراتی که پیش خواهد آمد، وجود ندارد. با این حال ممکن است کسی معتقد باشد که برای تاریخ به مفهوم محدودی منزلی در آینده باقی خواهد ماند و حامیانی وجود خواهد داشت که مانع شوند که اجتماع قابل ملاحظه‌ای در مقیاس‌های حرفه‌ای بدهات، صحت و درستی، مطابقت با واقع - حتی چین مارکسیست‌ها و غیر مارکسیست‌ها که تفکرات اجتماعی ایشان نظیر تفکرات و اندیشه‌های فلسفی‌شان از یکدیگر جداست، معتبر شناخته شود. ممکن است گفته شود که آنها همان احکام تاریخی را به کار برده‌اند، عینا و همانگونه که به صورت گسترده تصدیق می‌شود که آنها همان احکام ریاضیات و احکام علمی را علی‌رغم تفاوت‌های فلسفی زیادشان به کار برده‌اند. در اصل امکان دارد که تفاوت‌های کلی فلسفی به خود احکام تاریخی نیز راه یابد، اما برای به وقوع پیوستن واقعی این امر شواهد اندکی وجود دارد.

تیین و تعلیل (۱۸)

معمولا مورخان علاوه بر نقل وقایع و شرح (ماوقع) معتقد به ارائه توضیحاتند، پاره‌ای از توضیحات علی (۲۰) و سببی‌اند یعنی مترصد جواب دادن به سؤالی‌هایی نظیر چرا و چگونه و کدام هستند. هر چند مطالب تاریخ متنوع بوده و مراتب متفاوتی از کلیت را دارند، همینطور تعجب‌آور

نیست که توضیحات بالفعل گوناگونی در کتب تاریخی دیده می‌شود. سؤال این است که آیا هر نوع توضیح برجسته و خاص یا اختصاصی در تاریخ وجود دارد یا نه؟ فلاسفه بر سر پاسخ (با یکدیگر) اختلاف دارند. عده‌ای از معتقدان فلسفه تحصیلی که اکثریتند با گرایش تبعی به تاریخ می‌نگرند همانطوری که با همان گرایش به سایر علوم (نظر می‌کنند) و به این ادعا که قواعد تبیین حافظ منزلت رفیع در تاریخ و علوم است، توجه می‌کنند. یک مثال تاریخی می‌تواند «توجیه زوال یک حکومت مردمی از طریق اشاره به افزایش مالیات باشد این امر مستلزم یک حقیقت کلی و عمومی است که حکومتی که نرخ مالیات را بالا می‌برد منقرض است. اگرچه دیگران از تفاوت‌های بین تاریخ و علوم بیشتر از شباهت‌هایشان متأثرند، اهمیت تبیین کنش‌های عوامل تاریخی، با ارجاع به خواست‌ها، باورها، انگیزه‌ها و تمایلات، موازین و خلاصه به براهین عقلی است تا جائیکه درک استدلالی و عقلانی از تبیین تاریخی خواننده می‌شود. حوزه سیاسی مشحون از اینگونه تبیین‌هاست. گروه دیگر معتقدند که گونه سومی از تبیین وجود دارد که به شخصیت تاریخ منسوب است و بر حسب آن یک رویداد به موجب ذکر توالی و پیامدهایش (۲۱) تشریح می‌شود، بنابراین نقل وقایع، تبیین تاریخی محسوب می‌شود.

هر دیدگاهی دارای نقاط قوت و ضعف است، این شاید بخصوص روشن باشد که چگونه تبیین مبتنی بر قانون، (۲۲) مطلبی را توضیح می‌دهد. این کار با نشان دادن یک واقعه باید تبیین شود به صورت مصداق یک امر کلی، به این مضمون که وقایع از این نوع حتما یا معمولا در موقعیت‌های از نوع خاص اتفاق می‌افتد. نقاط ضعف‌ها مشتمل بر مشکلات ضابطه‌بندی و توجیه مناسب کلی نمودن است و حقیقت این است که مورخان نسبت به ضابطه و توجیه حوادث توجه خاصی ندارند. توضیحات عقلانی گرچه به اندازه کافی معقول [منطقی و مفهوم] هستند اما منازعه‌ای وجود دارد که آیا تبیین عقلی (۲۳) از طریق توصیف تمایلات و باورهای عاملان (عامل) = کسی که تبیین عقلی می‌کند) به عنوان علت آنچه انجام می‌دهد، قابل تحویل به قواعد تبیین هستند یا خیر. (بحث از تحویل‌پذیری پرسشی است که فیلسوفان فکر و اندیشه و معرفت‌شناسان باید بدان پردازند).

مشکل جدی‌تر این است که هر چند تبیین کنش‌های افراد مستقل در تاریخ مهم و برجسته است اما امور دیگری نیز وجود دارند که مانند اینها نمی‌توانند تشریح شوند زیرا کسانی که با آنها درگیرند به این امور فکر نمی‌کنند. پی آمد پیش‌بینی نشده و دور از انتظار اعمال و افعال بی‌هیچ وجه نمی‌تواند مغفول واقع شود، چه اینکه ماهیت آنها طوری نیست که مستعد پذیرش تبیین عقلانی مناسب باشند. بر عکس در «تبیین‌های روایی» (۲۴) ظن اصلی این است که آیا آنها اصلا توضیح و تبیین می‌کنند یا شرایط مربوطه که این‌ها باید در آن اتفاق بیفتند بدون اینکه نوعی تعمیم که قانون تبیین مبتنی

بر آن است توضیح داده شود و مشخص گردد (چرا که همه روایت‌ها باید گزینشی باشد)، اما در مورد تبیین علی اگر «علت» بتواند محدود به استفاده در ارتباط با قوانین تبیین یا توابع آن شود، مفید و سودمند خواهد بود. پس تبیین قانونی و عقلانی را می‌توان به ترتیب علل و دلایل دانست. متأسفانه مورخان «علت» و «دلیل» را به صورت سیستماتیک به کار نمی‌برند، همانطوری که در مکالمه معمولی هم چنین است کاملا امکان دارد که عللی که مورخ بکار می‌برد برای همان چیزی باشد که «دلیل» نامیده می‌شود. در واقع حتی ذکر سوابق یک رویداد بخوبی می‌تواند بجای علتش محسوب شود. تمایزاتی که متبعان فلسفی در مورد تبیین تاریخی باید ارائه دهند در اصطلاح‌شناسی این موضوع به وضوح نمایان نیست.

اکنون سه دیدگاه اساسی تبیین تاریخی به نوبت مورد بررسی قرار می‌گیرند.
نظریه قانون (۲۵) (پوپرو همپل)

ظاهرا وجود تبیین قانونی در تاریخ حتمی است. به عنوان مثال تبیین شکست فلاند در سال ۱۹۴۰ که به دست تعداد زیادی از (افراد) ارتش روسیه اتفاق افتاد. تردیدهایی در مورد آنها وجود دارد. آیا آنها باید بر اساس شرایط کافی تفسیر شوند یا صرفا بر اساس شرایط لازم؟ از طرفی مشکل یا محال است که (بتوان با شواهد و شرایط کافی) تبیین کاملا دقیق ارائه داد که گاهی ارتش‌های بزرگتر دچار شکست می‌شوند. و از سوی دیگر شرایط لازم فقط ثابت می‌کند که یک اتفاق می‌تواند واقع شود نه اینکه اتفاق افتاده است. تردید دیگری وجود دارد که آیا تقریرات اکثری به عنوان کلی باید در نظر گرفته شوند (صدق در همه حالات) یا صرفا اکثری است (صدق در بیشترین موارد) قضایای کلی بیشتر جنبه توضیحی دارد در حالیکه قضایای اکثری ساده‌تر اثبات می‌شوند. ریشه مسئله این است که آیا تبیین و تفسیرهای قانونی هرگز می‌تواند کامل باشد. نکته قابل توجه میزان توافق میان مدافعان و معارضان دیدگاه قانون راجع به حقایق این وضع است. هیچ کس فکر نمی‌کند که قواعد تبیین آنطوری که الان ارائه شده‌اند هرگز کامل شوند، حداکثر اینکه آنها نیاز به تأیید دیگر امور با شرایط یکسان دارند و حتی عده‌ای از حامیان این دیدگاه تا آنجا پیش رفته‌اند که پذیرفته‌اند که بیشترین امری که

اصلا می‌تواند فراهم شود «پیش طرح تبیین» است. به نظر می‌رسد که نظریه قواعد تبیین، ایده‌آل را تبیین می‌نماید و تشریح می‌کند که ندرتا یا به صورت ناقص در کل عمل مورخان محقق شده است. در این باید شك کرد که این نظریه نتایجی بیش از پیش‌تصوری درباره تبیین کلی دارد تا هر چیز خاص دیگری در تاریخ، امام حکم نهائی باید متوقف به بررسی نظرات دیگر باشد.

تبیین عقلانی (کالینگوود و دری)

بیشترین کارایی این اصطلاح ارجاع به تبیین و تفسیر افعال افراد با توجه به اهداف، انگیزه‌ها و باورها به عنوان روشی است که به آنها معنی می‌دهد. انصراف ناپلئون و هیتلر از طرح حمله به

بریتانیا در این چارچوب قابل تشریح است. آنها از سویی نیازمند اقتراوند در تنظیم توضیحات بسیط که کنش های ویژه با ارجاع به تمایلات کلی (منابع سرشار، مبارزه جویی و ...) در رفتار عاملان به آن تشریح شده و اینها را شاید بتوان کاربرد محدود شبه قانونها دانست. از جهتی دیگر باید ارزیابی اعمال انجام شده توسط افراد که درست است یا غلط صورت گیرد. این بیشتر توجیه یا نقادی کردن توضیح مطلق است و امروزه گمان می رود دامنه مهارت مورخان را وسعت می بخشد.

قبلا متذکر شدیم که در مورد اختلاف بنیادی و اساسی میان تبیین عقلانی و تبیین قانونی به معنای مذکور توافق نظر وجود ندارد و علتش این است که آنها بر اساس دریافت متوسطی از طریقه عقلانی تبادل نظر می کردند تا بنا بر آنچه که همیشه یا معمولا اتفاق می افتد. سلمنا ولیکن علیرغم مکررات کتب تاریخی، هنوز موانع بزرگی سر راه نقش محوری تبیین عقلانی در تفسیر جامع تاریخی وجود دارد: اول اینست که علاوه بر شرح علت عمل خاص انجام شده که در شرایط موجود صورت گرفته، نیاز به توضیح مسبب فعالیت هایی است که برای جلب نظر مورخان اهمیت کافی دارد و نیاز به ملاحظات ساختار اجتماعی و صنفی دارد که احتمالا نمی تواند اساسی باشد و قطعا حقیقی نیست تا بدون توقف در حد اعتدالی از اعمال خاص تبیین گردد و هرگاه منظور نظر اولیه عمل منحصر بفرق نسبتا مهمی باشد نیز این حکم جاری است. اما حجم کثیری از آنچه که مورخان روایت نموده و در تبیین آن می کوشند در کل اعمال منحصر به فرد انسانی نیست. هیچکدام از متغیرهای درازمدتی مثل فراوانی و کمبود، تورم و ضد تورم، توسعه عظیم و افت و کساد، تغییر طرح های کلی زندگی و تحصیل معاش، رونق تجارت بین المللی، سیاست موازنه بازرگانی سرمایه داری، فعالیت های عمده اقتصادی از مدیرانه تا آتلانتیک و انقلاب صنعتی روش عمده و مستعدی جهت تبیین در محدوده اهداف و انگیزه های انحصاری نیستند. با اینحال این موارد بخشی از موضوع تاریخ به شمار می روند و تا مادامیکه چنین هستند تبیین عقلانی فقط می تواند به عنوان توضیح بخشی از حقایق در تبیین تاریخی بشمار رود.

دیدگاه روانی (آکیشوت، باترفیلد و گالیه)

سومین تلقی از تبیین تاریخی، دیدگاه روانی است که عبارتست از نقل سوابق و مقدمات آنچه که توضیح داده شده است «روایت تفسیرگونه گزیده ای از مراتب و ویژه ای از جزئیات است که شامل پاره ای از تبیین های قانونی و تبیین های عقلانی می شود، اما عینا هیچکدام از آنها نیست. تفسیرها مستقیما نقش فرعی یاری رسان به خواننده را دارند که آنچه را از جهاتی عجیب و آشفته یافته، تمام و کمال بپذیرد. (گالی) پیشنهاد مشهور این است که چنین روایاتی معرف تاریخی اموری اند که در اصل اثبات شده اند و در نتیجه کاوشگران خوبی برای آنچه که تفسیرها و تبیین های تاریخی معمولا

اظهار می دارند، البته با کمی تغییر در کاربرد معمولشان، خواهند بود، به علاوه اصرار بر این مدعا که روایات صرف نمی توانند تفسیری باشند آنها هم در زمینه هایی که اکثرا حق تقدم را بدیهی می دانند برای انواع دیگر تبیین (معمولا تبیین مبتنی بر قانون)، بدون هیچگونه ملاحظات خاص تاریخی پذیرفته است. قطعا برخورداری از انسجام خاص در روایات تاریخی که با قدرت عقلانی و تفسیری اثبات می شوند، مورد بحث است. متأسفانه تفصیل دیدگاه تبیین روایتی اصلا کار آسانی نیست. کوشش های بدون انگیزه به اندازه کافی کلی نیستند، مثلا گاهی اوقات ایده بررسی شده در روایت که باید در محدوده عقل و اندیشه بشری باشد، یعنی راجع به افعال مردم بطوری که ما با تجربه خودمان مرتبط سازیم، ظاهرا خارج از حقایقی است که شواهد بتوانند آن را ارزیابی کنند و یا علائق زیادی در وجدان مردم که در آن زمان می زیسته اند و در سیاق سخن نیامده است. فی المثل رنسانس و انقلاب صنعتی که در وهله اول يك مقوله تاریخی است و لذا هر کس با هر اندیشه ای که بر اساسش آن را روایت و مقایسه کند نمی تواند در خور درک محدود انسان باشد. البته پاره ای دستجات و گروهها و طبقات و کلیساها بر اساس بعضی اطلاعات، در آگاهی اعضایشان دخیل بوده اند، اما قطعا تاریخ در انحصار ملاحظات گروهی نخواهد بود.

وجود يك مانع اصلی در تشریح نظریه روایتی به ذهن خطور می کند که بدنبال تأثیر در سطح بسیار وسیع و در همه زمینه های فلسفی است. هدف ویژه بررسی و تحقیق باید در ارتباط با قابلیت انسجام و تبیین باشد که به يك دیدگاه یا مسئله خاص مورد نظر مربوط است و تنوع پرسش ها و نقطه نظرها برای غیر ممکن ساختن يك روش جامع کفایت می کند. مطالعه موارد خاص بنظر امیدبخش ترین روش پیشرفت و تکامل می آید و بعلاوه يك عامل اساسی نباید نادیده گرفته شود. تاریخ تفصیل يك عمل متحد و مهم است. دسته ها و فرقی وجود دارند که اعضایشان با بررسی نکات قابل بررسی و بحث پیرامون آنها برداشتشان را کامل می کنند. حاصل این ها حتی اگر با تبیین عقلانی و قانونمند نیز وفق ندهد باز خودشان به نوعی تفسیرند.

مسئله بعدی در دیدگاه روانی این است که تاریخ ماهیتا و در معنای لغوی اش، نقل وقایع و برآورد اعمال مردمان گذشته در يك سلسله منظم و جامع و معمولا در زمینه های سیاسی است. بدون تردید تاریخ يك چنین موقعیت پایداری دارد ولیکن در قرن حاضر توسعه معتناهی در موضوع تاریخ صورت گرفته که به طور کلی شامل امور اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، زندگی قاطبه مردم همانند دیگران و توجه همراه با بی اعتنائی و ترك روایت به نام تحلیل موقعیت ها می شود. تواریخ روایتی اغلب مشحون از مجموعه بخش های رویدادهاست که با سیر اصلی داستان تطابق کلی ندارند، با این همه آثاری وجود دارند که بیشتر مورد تحسین مورخان حرفه ای بوده اند و منحصرا تحلیلی اند. نظریه

تحلیلی نیازمند تحصیل رشد است و باید بر حجم تحلیل تاریخی بیفزاید (و شاید عنوانش به تناسب تغییر یابد) بی تردید تاریخ تحلیل در محتوی و مضمون شباهت کمتری به فهم عرفی مقوله روایتی دارد، اما بنظر نمی آید که تمایل به کلیت بیشتر و تدارک تبیین قانونی داشته باشد. این اشتباهی در پاره ای از روش های علمی نیز هست اما در نحوه عمل علوم محض یا معمول علوم طبیعی اینطور نیست. آثار برجسته مورخان بیشتر متوجه حوادثی است که بین سالهای ۱۷۸۹ و ۱۸۱۵ به صورتی یکنواخت اتفاق افتاده است تا اینکه متوجه نمونه هایی از بعضی مفاهیم کلی مثل انقلاب و اصلاح باشد که بین سال های ۱۶۴۰ و ۱۶۶۰ در انگلستان رخ داده است.

این درست است که بین انقلابها شباهتهایی وجود دارد لیکن با روشن بینی بیشتر نسبت به موارد خاص تا قانون کلی بنیادی یا حتی ساختار يك نمونه آرمانی (۲۶) يك ادعای احتمالی است.

تحریر مفاهیم در تاریخ تحلیلی در حد جزئیات معتبر است و بدین ترتیب در عمومیت بخشیدن حتی نسبت به علوم اجتماعی نیز متفاوت است. (در اینجا آگاهی از همه فرضیات غیر نقادانه که عنوان کلی علوم اجتماعی را دارند لازم است، بعضی از انواع [علوم اجتماعی] مثل جامعه شناسی و انسان شناسی اجتماعی گرایش روشن و مستدلی را به آنچه که تاریخ به تصویر می کشد دارند).

بی نوشته

* این مقاله ترجمه مقاله (The philosophy of History) نوشته (R.F. Atkinson) است. که در «دایرة المعارف فلسفه» زیر نظر پارکینسون به چاپ رسیده و مشخصات کتابشناسی آن بدین شرح است:

An Encyclopedia of philosophy
G.H.R. Parkinson, London, 1988.

- 1- substantative and analytical approaches
- 2- croce
- 3- collingwood
- 4- Gardiner
- 5- Dray
- 6- White
- 7- Gallie
- 8- procedures
- 9- Conceptions of evidence
- 10- proof
- 11- Explanation
- 12- objectivity
- 13- subjective
- 14- Arbitrary
- 15- oakeshott
- 16- Bu Herfield
- 17- walsh
- 18- Kuhn
- 19- Causation
- 20- Causal Explanation
- 21- Antecedents
- 22- law Explanation
- 23- Rational Explanations
- 24- Narrative Explanation
- 25- the law theory